

صدای پای خورشید

گزارشی از تولد تا بلوغ یک مدرسه

گزارش: سجاد محقق / عکاس: غلامرضا بهرامی

روبایی در سر دارد. بعد از ۱۲ سال سرمشق «آب» دادن به کلاس اولی‌ها و ۱۴ سال مدیریت مدرسه‌ای که خود، مؤسس آن بوده، چنان پرانرژی و شاداب است که باور می‌کنی سرزندگی، شاخصه آدم‌هایی ست که رویای خود را محقق کرده‌اند. حتی اگر ۲۶ سال در این راه دویده باشند، صدای نفس‌هاشان آرام است. امیدوارند به روزهای بهتر؛ حتی اگر امروزشان از فردای خیلی‌ها روشن‌تر و پرنورتر باشد. مدرسه ابتدایی مهرگان شهرستان بابل یکی از فرزندان خانم عذرا بیگم هژبری است؛ فرزندی که حالا بالغ شده است. عقل دارد و روی پاهای خودش قدم برمی‌دارد. در این گزارش تنها چند قدم کوتاه، با این مادر و فرزند همراه می‌شویم.

دلسرد و بی‌انگیزه

اطلاعاتم تلگرافی و محدود بود: یک مدرسه نمونه؛ مدیری موفق که سال آینده دکترای برنامه‌ریزی آموزشی خود را از دانشگاه تهران می‌گیرد، ۲۶ سال سابقه دارد، مادر دو فرزند است و چند نکته دیگر که هیچ انگیزه خاصی برای یک گزارشگر ایجاد نمی‌کند: سوژه‌ای تکراری و کسل‌کننده، سفری یک‌روزه و خسته‌کننده از تهران به بابل، یک گزارش تکراری و بدون خلاقیت. پس، دلسرد و بی‌انگیزه تماس تلفنی گرفتم. خانم مدیر برخلاف خیلی مدیران دیگر، از تماس ما ذوق زده نشد.

خیلی راحت کمی به اطلاعاتمان اضافه کرد و پرسید: «فکر می‌کنید چقدر زمان نیاز خواهید داشت؟» گفتم: «نهایتاً یک ساعت و نیم. گزارش گرفتن از اقدامات و فعالیت‌های یک مدرسه به زمانی بیش از این نیاز ندارد.» قرارمان را برای چند روز بعد گذاشتیم و صبح روز قرار توی دلم به مسئولان مجله غر می‌زدم که چرا به جای یک مصاحبه حضوری در تهران، قرار یک گزارش در بابل را گذاشته‌اند.

تجربه‌های زیسته و عذاب وجدان

آدم‌ها براساس تجارب زیسته خودشان فکر، تصور و زندگی می‌کنند. توی ده یازده سال سابقه گزارش‌نویسی، خسته‌کننده‌ترین کار، گزارش گرفتن از آدم‌ها و جاهایی بوده که تابلویی بزرگ‌تر از محل کارشان دارند. در این بین کم‌نبوده‌اند مدرسی که با طمطراق از طرح‌های نوین و ابداعات خود می‌گویند اما در طول گزارش، چیزی بیشتر از اغراق‌های شاعرانه، غلوهای کاسب‌کارانه و بدیهی‌ترین فعالیت‌ها نصیب گزارشگر نمی‌کنند؛ مدرسی که حرف‌های مدیرانشان خیلی زود در طول زنگ تفریح توسط بچه‌ها نقض می‌شود. مدرسی که افتخارشان تولید و پرورش ربات‌هایی است که خوب تست می‌زنند، خوب حفظ می‌کنند و خوب، طوطی‌وار تکرار می‌کنند. خوب آزمون می‌دهند و در تمام آزمون‌ها هم خوب قبول می‌شوند، غیر از آزمون زندگی موفق و شاداب و بانگیزه. مدرسی با دانش‌آموزانی خموده و کسل و لیریز از غرور و تفاخر و توهم خاص و نخبه بودن. تجربه زیسته من در تمام طول راه، در جاده زیبای هراز و حتی در کنار دماوند، توی ذهنم تکرار می‌کرد که برخلاف اخلاق حرفه‌ای، به سراغ سوژه‌ای

می‌روم که نه خاص است نه مفید و نوشتن درباره‌اش هم دردی از هیچ‌کس و هیچ‌جا دوا نمی‌کند. پس حق داشتم که با بدبینی و عذاب وجدان قدم به آن مدرسه بگذارم.

دلخوشی‌ها خوب‌اند؛ حتی اگر کوچک باشند

مواجهه‌ام با خانم مدیر خوب بود؛ مهربان، خونگرم و البته با یک نگاه کاملاً مدیریتی و مسلط به اوضاع. جمعی از ۸۱ نفر نیروی انسانی مدرسه که ۸۰۰ نفر دانش‌آموز داشت، به گروه ما خوشامد گفتند. عکسی به یادگار گرفتیم و برای گفت‌وگو وارد اتاق خانم مدیر شدیم. گارد مدیریتی کنار رفت و خانم هژبری خودش را وقف گفت‌وگو کرد؛ ساده، کوتاه و به دور از بزرگنمایی حرف زد. همین‌ها نشانه‌های خوبی بودند؛ دلخوشی‌های کوچک. یک گفت‌وگوی دوستانه همان چیزی است که مصاحبه‌کننده دوست دارد. یکی دو سؤال گستاخانه درباره منافع مالی از مدرسه غیردولتی کردم تا پاسخ‌ها را بسنجم. جواب‌ها منطقی بود و مطمئن و با آرامش. عینک بدبینی را همان جا روی میز گذاشتم. سوژه گزارش ما، هم خاص بود و هم غیر تکراری. فقط همین را بگویم



بی دلیل انتخاب نشده است؛ خانم هژبری از یک مشاور هنری کمک خواسته تا مدرسه‌اش را به رنگی دربیورد که نه بچه‌ها را خموه کند و نه خیلی هیجانی. او علاوه بر روح دانش‌آموزانش هوای جسمشان را هم دارد. خوبی این مدرسه به همین موارد کوچک است. همین مواردی که یکی یکی جمع شده‌اند و یک مدرسه خاص را ساخته‌اند. کیف‌های بچه‌های مهرگان از کیف‌های همسالانشان در ایران سبک‌تر است. خانم هژبری و همکارانش تعداد صفحات مورد نیاز برای دفاتر هر درس را به‌طور عملی حساب کرده و خودشان آن‌ها را سفارش داده و چاپ کرده‌اند؛ مثلاً دفاتر املاي کلاس اولی‌ها فقط چهل برگ دارد. فاصله بین خطوط دفاتر متناسب با پایه تحصیلی بچه‌ها طراحی شده است و از جلدهای گالینگور خبری نیست. نتیجه اینکه، در پایان هر سال کوهی از برگه‌های سفید آخر دفاتر بدون استفاده به کاغذ باطله تبدیل نمی‌شود و کیف روی دوش بچه‌های مهرگان سبک می‌ماند. خانم هژبری می‌گوید: «بچه‌های من بعداً قرار است مادر شوند و حفظ ستون فقرات سالم حداقل مراقبتی است که باید از آن‌ها بکنیم»

ای گل تازه که بویی زوفا نیست تو را خبر از سرزنش خار جفا نیست تو را

وقتی این بیت از وحشی بافقی را از زبان یک دانش‌آموز کلاس ششمی می‌شنوید، متوجه می‌شوید که شعار مهرگان، شعار ندان دادن است. بچه‌های کلاس ششم به جای جوش و خروش تست و امتحان نهایی و تیزهوشان و ... شعر حفظ می‌کنند، مشاعره می‌کنند و شاهنامه می‌خوانند. حفظ کردن اشعار برای بچه‌ها کار سختی نیست اما اینکه خوب بفهمند چه چیزی را



در پایان هر سال کوهی از برگه‌های سفید آخر دفاتر بدون استفاده به کاغذ باطله تبدیل نمی‌شود و کیف روی دوش بچه‌های مهرگان سبک می‌ماند

مدرسه‌اش را اختصاصی و متناسب با میانگین قد دانش‌آموزان پایه‌های مختلف تهیه کرده است تا طرز نشستن بچه‌ها و فاصله‌شان از میز بخشی از مشکل را حل کند. علاوه بر این، توافقی که با انجمن خوش‌نویسان صورت گرفته است، بلافاصله بعد از اینکه بچه‌ها حروف الفبا را می‌آموزند، مربیان زیبانویسی نحوه قرار گرفتن حروف روی خط کرسی را به آن‌ها آموزش می‌دهند و معلم‌ها هم به همان شکل با بچه‌ها تمرین می‌کنند. در فرهنگ عمید «ادب» این‌گونه معنی شده است: «روش مناسب هر کار». پس، خوش‌نویسی روش مناسب نوشتن و نوعی ادب است و بچه‌های مدرسه مهرگان آداب آن را خوب یاد گرفته‌اند.

مدرسه شما چه رنگی است؟ دفتر مشق‌هایتان چند برگ دارد؟

اگر شما هم گذارتان به این مدرسه بیفتد، حتما در نظر اول نمای خوش‌رنگ مدرسه توجه‌تان را جلب می‌کند. نمای آخراپی ساختمان مدرسه



که یک ساعت و نیم زمانی را که حداکثر در نظر گرفته بودم، تا ساعت چهارم تمدید شد؛ با اینکه می‌دانستم فضای مجله برای این گزارش، ظرفیت بازتاب صحبت‌هایمان را ندارد.

آن علم که در مدرسه حاصل گردد / چیز دگر است و عشق، چیز دگر است

خانم مدیر متولد سال ۵۲ است؛ از پدری بابی و مادری خلخالی. پدرش مدیر یکی از دبیرستان‌های مهم بابل بوده است. علاقه به معلمی از همان زمان به جانش می‌نشیند و آن قدر بزرگ می‌شود که بعد از گذراندن یک ترم از رشته پزشکی در دانشکده پزشکی بابل، انصراف می‌دهد تا دوباره کنکور بدهد و دانشجوی تربیت‌معلم شود. ۱۲ سال در کلاس اول علاوه بر مشق «آب» به بچه‌ها، بدخطی آن‌ها فکرش را مشغول می‌کند. طرحی می‌نویسد تا مشکل بدخطی دانش‌آموزان پایه اول و دوم دبستان را حل کند. همین طرح باعث می‌شود به‌عنوان پژوهنده برتر در سال ۱۳۸۳ انتخاب شود و از وزیر وقت آموزش و پرورش لوح تقدیر دریافت کند. وزیر مجوز تأسیس مدرسه‌ای غیرانتفاعی را هم به او می‌دهد تا ایده‌هایش را این بار نه به‌عنوان معلم و با سختی، بلکه به‌عنوان مدیر و با فراغ بال در مدرسه خودش عملی کند.

ادب، آداب دارد

حالا دفاترهای مشق بچه‌های دبستان مهرگان نشان می‌دهد که معلم دیروز و مدیر امروز در اجرای ایده‌اش موفق بوده است. او نیمکت‌های



بچه‌ها سالی دو سه بار خودشان خمیر درست می‌کنند و نان می‌پزند. با خانم مدیر به بازار محلی می‌روند و سبزی می‌خرند. یاد می‌گیرند چگونه سبزی پاک کنند

رفتند. شهردار بعد از شنیدن صحبت‌های نمایندگان دانش‌آموزان مدرسه قانع شد و اشکالات کوچک را برطرف کرد. خانم هژبری می‌گفت: «حتی یکی دوبار چغلی خودم را هم به مسئولان شهر کرده‌اند!»

ظاهر و باطن همین است

دوست داشتنم از خیلی چیزهای دیگر بنویسم: از کتاب‌های کتابخانه که از فرط ورق خوردن مستهلک شده بودند؛ از وسایل آزمایشگاهی که در دسترس بچه‌ها بودند؛ از وسایل بازی کهنه شده و از بازی‌های فکری که خود بچه‌ها ساخته بودند؛ از وسایل کمک آموزشی که معلم‌ها از چیزهای به درندخور ساخته بودند. دوست داشتنم برایتان کتاب داستان‌هایی را توصیف کنم که بچه‌ها در زنگ ادبیات قصه‌شان را نوشته و در زنگ هنر نقاشی‌هایشان را کشیده بودند. کاش می‌توانستم از تفکیک زباله و قرارداد تولید انرژی خورشیدی از چند صد متر فضای پشت بام مدرسه مهرگان بنویسم. می‌خواستم برایتان از اجرای مراسم صبحگاه بنویسم؛ از اینکه برخلاف خیلی مدارس بچه‌های خوشگل را نفر اول صف‌ها نمی‌گذارند. دوست داشتنم شما هم لذت روابط صمیمی میان کارکنان مدرسه را حس کنید. معلم‌هایی که خانم مدیر به اسم کوچک صدایشان می‌کند و لذت معلم واقعی بودن را به آن‌ها می‌چشانند. معلم‌هایی که بابت کار بیشتر غر

آوردن در جشنواره‌ها و مسابقات منطقه‌ای و کشوری هم کم ندارند، افتخار مدیر و معلم‌ها به آموزش‌هایی است که زندگی بچه‌ها را می‌سازد: ادب، همیاری، احترام گذاشتن به حقوق دیگران، آداب معاشرت و مهربانی.

شاطر بد اخلاق، تنور مدرسه را گرم کرد

خانم مدیر سالی دو سه بار بچه‌هایش را به نانوايي می‌برد تا نان پختن را یاد بگیرند. جنب‌وجوش و ذوق بچه‌ها خارج از تحمل شاطر بوده و خلق تنگ باعث می‌کرده است. همین خلق تنگ باعث می‌شود تنور کوچکی در مدرسه راه بیفتد و دل بچه‌ها را گرم کند. بچه‌ها سالی دو سه بار خودشان خمیر درست می‌کنند و نان می‌پزند. با خانم مدیر به بازار محلی می‌روند و سبزی می‌خرند. یاد می‌گیرند چگونه سبزی پاک کنند. با هم ژله درست می‌کنند، شربت درست می‌کنند و حتی یاد می‌گیرند چگونه چای دم کنند. در جلسه اول کلاس آشپزی، به آن‌ها سفره‌آرایی آموزش داده می‌شود و خلاصه سمت و سوی فعالیت‌هایشان حسابی دخترانه است.

می‌خوانند، قضیه را متفاوت می‌کند. معنی لغت‌های سخت شعرهایی را که خواندند پرسیدم و دیدم که همه را می‌دانستند. اسم شاعران مورد علاقه‌شان را پرسیدم. در کنار حافظ و سعدی و مولانا از اخوان و هوشنگ ابتهاج (سایه) هم اسم بردند. تعجب کردم اما وقتی دخترک کلاس ششمی شعر سایه را با توجه به معنی خواند، فهمیدم در این مدرسه هیچ چیز نمایشی نیست.

جوجه‌های رنگی خانم مدیر

خانم هژبری بچه‌های پیش‌دستانی‌اش را «جوجه‌های من» صدا می‌زند. آن روز آن‌ها لباس‌های رنگارنگ محلی پوشیده بودند و نمایش اجرا می‌کردند. مهم‌تر از نمایش این بود که حتی جوجه‌های رنگی خانم مدیر هم سلام می‌کردند؛ کار ساده‌ای که برای بچه‌های این دوره و زمانه سخت شده است. وقتی برای بازدید باغچه‌های بچه‌ها در حیاط پشتی مدرسه رفتیم، مراقب بودم که ببینم بچه‌ها چگونه رفتار می‌کنند. ندیدم کسی به سراغشان برود و در گوشی توصیه کند که منظم باشند. بچه‌ها با احتیاط کامل و پشت سرهم، بدون اینکه کسی مراقبشان باشد، از روی جدول‌های نازک بین باغچه‌ها به سراغ باغچه کلاس خودشان رفتند. پایشان را توی باغچه‌های همسایه نگذاشتند و نشان دادند که چنین آموزش‌هایی آن قدر برایشان تکرار شده که ملکه ذهنشان شده است. در مهرگان ارزش‌ها متفاوت‌اند. گرچه امار و ارقام نشان می‌دهد که بچه‌های مهرگان از مقام

لااقل چغلی خودم را نکند!

البته قرار نیست این فعالیت‌ها باعث غفلت بچه‌های مدرسه مهرگان از حقوق انسانی و اجتماعی و شهروندی خود شوند. آن‌ها با بسیاری از مسئولان، از شهردار و نماینده مجلس گرفته تا امام جمعه بابل، دیدار داشته‌اند. خانم هژبری عقیده دارد که بچه‌ها باید نمایندگان و مسئولان شهرشان را بشناسند. او در این باره خاطره‌ای را تعریف می‌کند: «وقتی نامه‌های مکرر بچه‌ها به شهرداری بی‌پاسخ ماند و کسی به درخواست آن‌ها برای رسیدگی به وضع کوچهای که مدرسه در آن قرار دارد توجهی نکرد، آن‌ها با هماهنگی به دفتر شهردار





مدرسه را پرداخت می کنند و سال بعدتر هزینه تعمیر سقف بهمان مدرسه را می دهند که چکه می کرده. خانم مدیر دست تک تک بچه های مهرگان را به کار خیر بند کرده است. حالا بچه های مهرگان وقتی صدای رعد و برق می آید حواسشان پرت نمی شود. خیالشان راحت است که سقف کلاس دوستانشان در چند مدرسه دورتر چکه نمی کند. مهرگان، نوع دوستی و مسلمانی را این طور به بچه ها یاد می دهند: چو عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار.

حرف های ما هنوز ناتمام / تا نگاه می کنی / وقت رفتن است

قطعاً شما هم موافقید که کش دادن یک سوژه بی مایه خیلی ساده تر از خلاصه نوشتن یک سوژه خاص است. مهرگان، خانم مدیر، معلم ها، بچه ها و فعالیت هایشان هر کدام به تنهایی سوژه های خاص بودند که باید گزارشی جداگانه و مفصل درباره آن ها نوشته می شد اما من مجبور بودم همه آن ها را در یک گزارش خلاصه کنم. راه چاره ام این بود که با نگاهی غیر از نگاه مرسوم، کنار بخشی از نقاط طلایی فعالیت های این مجموعه علامت بزنم و توجه شما را به آن ها جلب کنم؛ نقاطی که بچه های این مدرسه اگر با کارنامه توصیفی «خیلی خوب» یا «خیلی بد» هم از آن فارغ التحصیل شوند، تأثیرشان تا ابد در زندگی آن ها خواهد ماند.



بچه های مهرگان وقتی صدای رعد و برق می آید حواسشان پرت نمی شود. خیالشان راحت است که سقف کلاس دوستانشان در چند مدرسه دورتر چکه نمی کند

نمی زنند و وقتی دور از چشم خانم مدیر، با آن ها صحبت می کنم، از جذب مدیرشان می گویند و مهر و محبت خواهری و مادری، که خارج از فضای کار نثار آن ها می کند.

اینجا بابل، صدای رادیو مهرگان

خانم هژبری از آن دست مدیرانی نیست که برای پیشبرد اهداف خود کار را روی دوش خانواده ها بیندازد. حتی برای آن ها برنامه هم دارد و کمکشان می کند. رادیو مهرگان بهره ای است که خانم مدیر از فضای مجازی می برد. در یکی از شبکه های اجتماعی کانالی راه انداخته که پرسنل مدرسه فایل های صوتی مختلفی را روی آن بارگذاری می کنند. از املاهای شب بچه ها

چو عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار

داستان از هنرستان استثنایی نوشیروانی بابل شروع شد. بچه های استثنایی این مدرسه نمذبافی می کردند. خانم مدیر، زمینه چینی می کند و برای بچه های مدرسه خودش از برتری روح به برتری جسم می گوید. اینکه جسم های ناقص، روح های بزرگی دارند. بچه های استثنایی را به مدرسه اش راه می دهد و برایشان نمایشگاه می گذارد. بچه های مهرگان محصولاتشان را می خردند اما خانم هژبری بیشتر از این می خواهد. به چند تا از بچه های استثنایی نقش معلمی می دهد تا نمذبافی را به دانش آموزان بیاموزند و هر سال نمایشگاه آثارشان را برگزار می کنند. سال اول درآمدشان را به هنرستان نوشیروانی هدیه می دهند. سال بعد هزینه تعمیر آبخوری های فلان

